



## بلوہر و بیوسف

### داستانی شگفت - کتابی نادر و عزیز الوجود

**بلوہر** ، نام حکیمی است کہ در شہر سرندیب میزیست و او را بلوہر ناسک می گفتند و در فنون و علوم و مکارم اخلاق و محاسن آداب بکمال رسیدہ و بیشتر عمر خویش را صرف ارشاد رمیدگان ازدین کردہ بود .

**بیوسف** ، نام شاہزادہ نیست کہ پدرش چنیش پادشاہ ہندوستان بودہ و در شہر سو بلاط مقام داشتہ است .

این داستان را کہ از نوادر قصص اخلاقی و حکمیست، نخستین بار شیخ صدوق (۳۸۱ھ) ، در پایان کتاب (کمال الدین و تمام النعمہ) باختصار از قول محمد بن ذکریای رازی (۲۴۰ - ۳۱۳ھ) نقل کردہ است .

**ابن ندیم** (۲۹۷ - ۲۸۵ھ) در الفہرست نوشتہ است کہ پیامبر سمنیہ بود اسف می باشد و ترجمان کتاب علاوہ کردہ کہ او را حکیم و پیامبر خوانند و بودا را نیز شمال بود اسف دانند و سمنی منسوب بسمن معرب شمن پارسی بمعنی بت است .

---

\* آقای احمد سہیلی خوانساری سرپرست کتابخانہ ملک، از شاعران و نویسندگان محقق و ہنر شناس گرانمایہ معاصر.

بعضی نوشته‌اند این داستان را **ابان بن عبدالحمید الاحقی** بنظم عربی در آورده لکن در فهرستهای موجود نسخه عربی آن نظم یا نثر ملاحظه نشد ولی در قدیم عربی و ترجمه پارسی آن را در دست داشته‌اند زیرا فضلا و دانشمندان از آن نام برده‌اند .

**علی بن محمد نظام تبریزی** که از فضلا و شعرای نیمه دوم قرن هشتم بود ، در کتابخانه **سلطان احمد بن سلطان اویس جلایری** ، بکتاب بلوهر و بیودسف پارسی دست یافته و آنرا چندروز بعاریت گرفته و مطالعه کرده است :

**سلطان احمد بن سلطان اویس بن امیر شیخ حسن مشهور بشیخ حسن بزگ** ، در سال ۷۸۵ ، بر **سلطان حسین** برادر خود که بنا ب وصیت پدر بعد از او پادشاه شده بود خروج کرده ویرا در تبریز کشت و بجای او بر تخت سلطنت تکیه زد. سلطان احمد پادشاهی سفاک بود . در آغاز سلطنت با امرای خویش جنگهای بسیار کرد تا بر تخت سلطنت مستقر شد و هنوز مدتی از حکومت او نگذشته بود که **امیر تیمور** خروج کرد و آذربایجان را از او گرفت و سلطان احمد بسلطنت عراق قناعت کرد . اما امیر تیمور دست از او برنداشت و متوجه عراق شد . سلطان احمد بغداد را گذاشته بمصر رفت و عراق بتصرف امیر تیمور درآمده و قتل عام شد و از آن پس تا زمانیکه امیر تیمور حیات داشت ، وی گاهی در مصر و زمانی در روم و وقتی در عراق همواره در جنگ و گریز بود .

بعد از امیر تیمور (۸۵۸ هـ) سلطنت عراق دگر باره نصیب او گشت و قریب پنجسال دیگر در آنجا حکومت کرد و باروی بغداد را که امیر تیمور خراب کرده بود دوباره ساخت و در سال ۸۱۳ هـ با کوبه و عظمت بسیار با آذربایجان آمد و با **قرا یوسف ترکمان** که بیاری او پس از امیر تیمور ببغداد دست یافته بود ، جنگ کرده شکست خورد و بدست کسان قرا یوسف گرفتار و بامرویی کشته شد .

سلطان احمد در تمام دوران سلطنت ، حکومتی متزلزل داشت و با همه تزلزل و سفاکی و قتالی ، فضلا و دانشمندان و اهل هنر و صنعت مورد توجه و لطف او بودند . وی جامع فضائل و در اکثر علوم توانا و بفنون سخن قادر و در شاعری و نقاشی و خطاطی و خاتم بندی و تذهیب استاد بود . چنانکه نوشته‌اند هفت خطرا نیکومینوشت و در موسیقی تصانیف عالی داشته است ، فضلا و دانشمندان را گرامی میداشت . با تمام این هنرها تندخو و بهانه جو و بغایت سفاک و بیبک بود و بهمین سبب مردم از او **بیمناک** و ناراضی بودند و بامیر تیمور نامه‌ها نوشته او را بتصرف بغداد واداشتند . این رباعی معروف از اوست :

افسوس که مرغ روح را دانه نماند ، پیوند بهیچ خویش و بیگانه نماند !  
دردا و دریغا ! که درین مدت عمر ، از هر چه بگفتیم ، جز افسانه نماند !  
دربار سلطان احمد ، مجمع اهل علم و دانش و هنرمندان بود و امیر تیمور بیشتر آنان

راهس از تصرف بغداد بسمرقندبرد که **عبدالقادر مراغی** موسیقی دان مشهور یکی از آنانست و اتفاقاً وقتی که خبر قتل سلطان احمد را **بشاهرخ** دادند ، عبدالقادر در خدمت وی بود و شاهرخ بخواجه عبدالقادر فرمود که از بهر این حادثه شعری بگوی ، عبدالقادر این رباعی بدیده گفت و بر آن عملی ساخته عرضه داشت .

عبدالقادر ز دیده هر دم خون ریز ،      بادور سپهر ، نیستت جای گریز !  
کان مهر سپهر خسروی را ناگاه ،      تاریخ وفات گشت «تصد تبریز» (۸۱۳)  
نظام در کتابخانه سلطان احمد بدین کتاب دست یافت و پس از مطالعه آنرا ملخص کرد

و در این باب در دیباچه ملخص خویش نوشته است :

«بمطالعه کتاب بلوهر و بیوسف مشرف گشتم... چندروز استعاره کرده خلوتی ساختم و چون عاشقی که انتهاز فرصت وصال معشوق نماید بمطالعه آن پرداختم تا عرایس مقاصد آن بردیده جان چهره گشودند و دلبران رعنا معانی که تتق نشینان حذور الفاظ بودند بشیوه غنچ و دلال دلم را ربودند شعر

گفتم: ببینمش مگر آن درد اشتیاق      ساکن شود، بدیدم و مشتاق تر شدم .  
کتابی دیدم گنجینه حکم و آداب و سکینه قلوب اولوالالباب ، تمثیلات آن بقوه اظهار حقایق دست در گریبان دل میزد و تنبیهات آن بمعونت مخبر صادق پای جان سست میگردانید و حقا که معایب دنیای و ارون بیوفا و حقایق لطایف دارالبقا به رای العین درو مشاهده میتوان کرد و مصدوقه حال ارباب غفلت و اصحاب یقظت بی انتباه و التباس در آئینه حقیقت نمای او میتوان دید... چند چیز در وی یافتم که طباع سلیمه را تنفیری حاصل میشد، از جمله آنکه فاضل کامل و عالم عامل .... که مترجم آن بوده و از عربی بیارسی نقل کرده در اطناب اسهاب ورزیده و نفسش اگر چه مبارک بوده اما دراز کشیده و بواسطه میل طبیعت او بجانب منظوم ، حکایت منشور آنرا در بعضی مواضع باز بنظم ذکر کرده امانه نظمی که بعد از احاطت بمعانی آن طبیعت را بسمع آن میلی بودیا از مطالعه آن قریحت رانشاطی روی نماید بلکه ممل و بمقصد نشاط نفس مغل و باز مشکلترا آنکه رعایت سجع بر طبیعت آن بزرگ غالب بود ..... مثلاً در باب اطناب در حکایت جوانی که بازنی دخول کرد بدین عبارت میفرماید که خود را نزدیک او انداخت و بمعانقت و مصاحبت با او در ساخت و چون از حرکت عنیف در مباضعت او در تاب شد بعد از فراغ از تاب و فراغ آب بر پهلوئی او بخفت و در خواب شد تا آنکه که نسیم سحر بدمید ... اقتصار چنین رفته که او را در آغوش کشید و مصاحبت بمباضعت انجامید پس در خواب شد تا نسیم سحر بدمید .»

در این قسمت که از دیباچه بلوهر و بیوسف نظام نقل شد ، بخوبی طرز نگارش و مقصود نظام از تلخیص آن را میخوانیم . متأسفانه نسخه نیکه در دست ماست چنانکه

ملاحظه میشود نام مصنف نانویس مانده ، علی‌ای حال نظام چنانکه خود نگاشته امثال این تکلفات را که ملال آورست از کتاب پاک کرده و نوشته است : «بروجهی اختصار کردم که اگر ارباب خبیرت واصحاب فطنت آنرا بااصل مقابله کنند بهزار زبان تحسین فرمایند» . نظام پس از آنکه کتاب کبیر بلوهر و بیوزسف را ملخص کرده بنظر سلطان احمد رسانده ، وی که رغبتی بسیار بفواید علمی و فرایند حکمی داشته اشارت فرموده که این مختصر و ملخص را دیباچه‌ئی نویسد . نظام بادعای سلطان دیباچه‌ئی بر آن مزید کرده و سپس نگاشته «که پیش از این اگر کسی میخواست فصلی از آنرا مطالعه کند و یا برحل مسأله‌ئی از آن توفیق یابد بی مطالعه تمام کتاب اینکار صورت نمی‌بست و سبب ملال بود اکنون با آنکه هیچ نکته‌ئی از کتاب فوت نشده فصول و ابواب آن راممتاز گردانیده است.» بنابراین اصل کتاب بسیار مفصل بوده و اختصار نظام از قطر کتاب کاسته است و بنا بقول او بدایع عبارات و دقایق کلمات پنجه طبع آن مصنف است و نظام را جز حسن اختصار حقی نه .

نظام در پایان دیباچه کتاب قصیده‌ئی در مدح سلطان احمد بدین مطلع از خود آورده .  
ای تن که من ز همدمیت گشته ام فگار      وی دل که در وجود منی شاه و شهریار  
که ضمن آن کتاب را توصیف کرده و آنرا گنجینه‌ئی پر لعل آبدار و در شاهوار خوانده .

کتاب بلوهر و بیوزسف ، بسبب اشتمال بر حکایات فلسفی و موعظه آمیز مانند کلیله و دمنه درخور توجه بسیارست لکن مهجور ماندن آن را باید در کثرت افکار بودائی آن و یا در میان نبودن نسخ متعدد آن دانست . نظام که در ادبیت و عربیت عالمی حکیم بوده در تلخیص کتاب بغایت استادی نشان داده هر چند برای خود در اختصار حقی قایل نشده لکن چندان بی‌حق نیست ، شرح حال نظام را نتوانستیم در جایی بیابیم ولی چنانکه از کتاب دیگر او برمی‌آید وی در ترجمه قدرتی بکمال و در نظم اشعار طبیعی بسیار روان داشته است . از نظام دوسه کتاب دیگر در دست میباشد . نخست ریاض الملوك فی ریاضات السلوك را باید نام برد چه این کتاب را در بیست و هشت سالگی بسال ۷۶۸ هـ بنام سلطان اویس یعنی پدر سلطان احمد ترجمه کرده و این کتاب که ترجمه سلوان المطاع فی عدوان الطباع ابن ظفر (۴۹۷-۵۶۵ هـ) «تالیف ۵۵۴ هـ» است در سیاست و ادب یکی از بهترین مولفات عربی قابل مطالعه میباشد و اصل عربی آن در مصر بسال ۱۲۷۸ هـ و در تونس بسال ۱۲۷۹ و ترجمه آن بترکی اثر قوه خلیل در استانبول بسال ۱۲۸۵ هـ و ترجمه ایتالیائی و انگلیسی آن در فلورانس بسال ۱۸۵۱ م و در لندن بسال ۱۸۵۲ هـ چاپ شده است .

**مانده دارد .**

۱ - داستان آن بتفصیل در تاریخ عجایب المقدور ابن عرب شاه ترجمه فاضل و شاعر ارجمند محمد علی نجاتی آمده است .